بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 01/09/93

جلسه 1070

بحث در صورت ثانیه از خروج از محل ابتلاء بود که یک طرف علم اجمالی خارج از قدرت عرفیه و یا از داعی نوعی بر ارتکاب بود و لکن عقلا مقدور بود، مشهور گفته اند خطاب تکلیف به آن طرفی که خارج از محل ابتلاء هست استهجان دارد، و لذا علم اجمالی انحلال حقیقی پیدا می کند، چون من که می دانم یا این اناء در منزل ما نجس است یا آن اناء در مکان بعید اگر اناء در مکان بیعد نجس باشد خطاب اجتنب عن النجس در حق من فعلی نمی شود، پس می شود شک بدوی در وجوب اجتناب از این نجس داخل در محل ابتلاء، وجوب اجتناب از این اناء داخل در محل ابتلاء می شود شبهه بدویه و مجرای اصل برائت هست.

ما در جواب عرض کردیم که به هیچ وجه شمول خطاب تکلیف نسبت به چیزی که عقلا مقدور هست استهجان ندارد ولو عرفا غیر مقدور باشد و یا داعی نوعی بر ارتکاب آن نباشد، و اگر کسی بگوید خطاب تکلیف استهجان دارد که شامل آن بشود روح تکلیف در مورد آن ثابت است.

البته ما قبلا یک اشکالی کردیم گفتیم شاید وجود خود تکلیف در روح تکلیف دخیل باشد یعنی ملاک در امتثال نهی مولا باشد یا ملاک در امتثال امر مولا باشد و اگر خطاب تکلیف ساقط شد یعنی دیگر ما در این موردی که نجس هست در مکان بعید نهی از شرب آن نداریم، ولذا دیگر اصلا ملاک هم فعلی نخواهد بود، چون قوام ملاک شد به امتثال نهی مولا.

و لکن این احتمال خلاف ظاهر است، ظاهر در خطابات تکلیف این است که ناشی است از یک ملاکی که تکلیف فرع بر آن است نه مقوم آن، اینکه مولا بگوید اجتنب عن النجس این ظاهرش این است که در رتبه سابقه بر این نهی از شرب نجس یک ملاکی و غرضی هست که خطاب نهی به خاطر حفظ آن غرض آمده است، و لذا این احتمال که ما قبلا مطرح می کردیم که شاید هدف و غرض مولا امتثال امر و نهی باشد وقتی خطاب امر یا نهی ساقط شد دیگر ما ملاک تام نداریم تا مولا غرضش تعلق بگیرد به حفظ آن ملاک تام، این ثبوتا درست است ولی اثباتا خلاف ظاهر است، ظاهر خطاب تکلیف این است که وقتی می گویند لاتشرب النجس یک غرضی هست در رتبه سابقه بر این نهی که این نهی برای حفظ آن غرض آمده است، این ظهور را ما قبول داریم و لذا به حساب این ظهور که ما حساب می کنیم می بینیم روح خطاب نهی از شرب نجس در اینجا وجود دارد ولو خطاب لاتشرب النجس مستهجن باشد آن فرد خارج از محل ابتلاء را شامل بشود.

پس بنابراین خروج از محل ابتلاء در این صورت ثانیه نه خطاب تکلیف را ساقط می کند نسبت به آن طرف خارج از محل ابتلاء و نه روح تکلیف را، لذا علم اجمالی به هیچ وجه انحلال حقیقی ندارد.

و در این مطلب فرقی نمی کند که مورد ما شبهه تحریمیه باشد یا شبهه وجوبیه باشد، اینکه مرحوم نائینی تفصیل داده بین شبهه تحریمیه و شبهه وجوبیه، در شبهه تحریمیه نظر مشهور را پذیرفته گفته بله وقتی که مکلف داعی ندارد بر ارتکاب این فعل نهی او از این فعل مستهجن است، ولی در شبهه وجوبیه غرض از تکلیف این است که مکلف اراده بکند انجام یک فعل را، بر خلاف خطاب نهی که غرض از آن این است که مکلف اراده نکند یک فعلی را، در خطاب وجوب چون غرض این است که مکلف اراده کند یک فعل را و لذا اشکالی ندارد که در کنار داعی به ارتکاب یک فعل مولا ایجاد داعی شرعی هم بکند، مثل وجوب حفظ نفس، داعی نوعی هست بر اینکه انسان حفظ کند خودش را اشکال ندارد که مولا در کنار داعی نوعی بر حفظ نفس داعی شرعی هم ایجاد کند، چون هدف اراده است نحو الفعل، اراده نحو الفعل علت می خواهد، خوب علتش می تواند داعی عقلائی باشد یا داعی شرعی باشد، اما در تحریم هدف عدم الاراده است، عدم الاراده علت نمی خواهد، وقتی که ما داعی نداریم به ارتکاب حرامی که خارج از محل ابتلاء است دیگر مستهجن است مولا نهی از او بکند.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی بلا وجه است، فرقی بین واجبی که داعی نوعی به انجام آن هست مثل همین حفظ نفس، بین این مثال و بین مثالی که در محرمات داعی نوعی بر ترکش هست بین اینها چه فرق است؟ ما فارقی نمی بینیم، یعنی شارع اگر بگوید لاتکشف عورتک مرحوم نائینی می گوید خطاب لاتکشف عورتک به انسان شریف مستهجن است، اما اگر بگوید استر عورتک این مستهجن نیست چون خطاب وجوب هست، این اصلا بلاوجه است، اگر داعی نوعی بر موافقت یک تکلیف باعث بشود که آن خطاب تکلیف مستهجن بشود و از قبیل تحصیل حاصل بشود چه فرق است بین خطاب تحریم و خطاب وجوب، و اگر بناست وجود داعی نوعی بر موافقت مانع نشود از شمول خطاب وجوب، در خطاب تحریم هم همین است و هیچ فرقی با هم ندارند.

پس محصل عرض ما این شد که علم اجمالی در صورت ثانیه به هیچ وجه انحلال حقیقی ندارد.

انحلال حکمی در صورت ثانیه

راههایی مطرح می شود که بگویند این علم اجمالی ولو حقیقة منحل نیست اما حکما منحل است:

انحلال حکمی طبق مسلک علیت:

راه اول طبق مسلک محقق عراقی که قائل به مسلک علیت است مطرح می شود، و آن مطلبی است که آقای حکیم که از تلامذه محقق عراقی است و مبانی ایشان را معمولا انتخاب می کند در مباحث اصولیه مطرح کرده است، فرموده است این علم اجمالی که یک طرفش خارج از محل ابتلاء است این منجِّز نیست عقلا، زیرا تکلیف نسبت به طرف خارج از محل ابتلاء عقلا به عهده مکلف نمی آید، من علم اجمالی دارم که یا آن انائی که در مکان بعید هست نجس شده که خارج از محل ابتلاء است یا این انائی که در منزل ما هست نجس شده، اگر آن انائی که در مکان بعید است نجس شده وجوب اجتناب از او عقلا به عهده ما نمی آید، پس این علم اجمالی یک طرفش قابل تنجز عقلی نیست، و علم اجمالی ای که یک طرفش قابل تنجز عقلی نباشد منجز نیست و از طرف دیگرش هم لازم نیست اجتناب کنیم، آقای حکیم چون مثل استادش محقق عراقی قائل به مسلک علیت است باید مقتضی تنجیز علم اجمالی را از بین ببرد و الا اگر مقتضی تنجیز علم اجمالی محقق شود نمی تواند با اجراء اصل بلامعارض مشکل را حل کند، و لذا آمده مقتضی تنجیز این علم اجمالی را از بین ببرد.

اقول: انصافا این تلاش بی نتیجه است، یعنی چه که این طرف خارج از محل ابتلا عقلا قابل تنجز نیست و عقلا داخل در عهده مکلف نمی شود؟ وقتی که عصیان مقدور عقلی هست در مورد این فرد خارج از محل ابتلاء چطور عقل حکم نمی کند به لزوم اجتناب آن؟ مولویت مولای حقیقی که قصور ندارد.

بله! یک وقت آن طرف غیر مقدور عقلی است می گوئیم خوب موضوع حکم عقل فعل اختیاری است و ارتکاب آن طرف غیر مقدور است عقلا و خارج از اختیار است موضوع حکم عقل به وجوب اطاعت نیست، اما در صورت ثانیه که آن طرف مقدور عقلی است فقط عرفا غیر مقدور است یا داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست، یک وقتی می گوئید تکلیف شرعی مستهجن است شامل آن بشود که این را جواب دادیم، ولی وقتی تکلیف عقلی مستهجن نیست شامل آن بشود چرا عقلا منجز نشود این تکلیف و داخل در عهده مکلف عقلا نشود، چه وجهی دارد، فلا یتم هذا الکلام.

نتیجه می گیریم در صورت ثانیه علم اجمالی به تکلیف حقیقتا موجود است و کسانی که قائل به مسلک علیت هستند مثل محقق عراقی و آقای حکیم نمی توانند علم اجمالی را منجز ندانند، پس اینکه در این صورت آقای حکیم با این بیان خواسته انکار کند منجزیت علم اجمالی را و یا محقق عراقی خواسته بگوید این علم اجمالی منجز نیست این مطلب ناصحیحی است بعد از اینکه خطاب تکلیف شامل آن طرف خارج از محل ابتلاء می شود، چون ولو عرفا غیر مقدور است ولی چون عقلا مقدور است هیچ محذوری ندارد که خطاب تکلیف شامل آن بشود، امکان ارتکابش هست ولو عرفا ارتکاب آن بسیار مشکل است و یا داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست، خوب نباشد، شمول اطلاق تکلیف نسبت به آن هیچ استهجان ندارد جعلا و روحا، و این انحلال حکمی هم که وجهی نداشت، پس این علم اجمالی در صورت ثانیه طبق مسلک علیت قطعا منجز است و باید از این طرف داخل در محل ابتلاء اجتناب کرد.

انحلال حکمی طبق مسلک اقتضاء:

اما بنا بر مسلک اقتضاء که معتقدند اگر اصل بلامعارض جاری شد در یک طرف علم اجمالی انحلال حکمی پیدا می کند، طبق مسلک اقتضاء وجوهی ذکر می شود برای جریان اصل بلامعارض در این طرف داخل در محل ابتلاء:

وجه اول: ما ذکره السید الصدر فی البحوث، می گوید موضوع حکم ظاهری جائی است که بین حفظ غرض لزومی مولا و حفظ غرض ترخیصی مولا تزاحم باشد، توضیح ذلک:

مکلف وقتی شک می کند که این فعل حلال است یا حرام یعنی غرض تحریمی مولا اگر حرام باشد با غرض ترخیصی مولا اگر حلال باشد مشتبه شده است و مکلف شک دارد که در اینجا مولا غرض تحریمی دارد و یا غرض ترخیصی دارد، مولا اگر بخواهد در فرض شک حفظ کند غرض لزومی تحریمی اش را جعل وجوب احتیاط می کند می گوید احتط لدینک یا قف عند الشبهة، غرض ترخیصی در مقام تزاحم حفظی فدای حفظ غرض تحریمی مشکوک شد، و اگر بخواهد حفظ کند غرض ترخیصی را می گوید کل شئ لک حلال، غرض ترخیصی مشکوک حفظ شد، اگر واقعا این فعل حلال است حفظ شد این غرض ترخیصی و مولا این فعل را حلال بالفعل کرد بر مکلف، پس یا باید مولا وجوب احتیاط را جعل کند در این فعل که حفظ شده غرض تحریمی مشکوک، و یا اصالة الحل جعل کند که حفظ شده غرض ترخیصی مشکوک، اما هر دو غرض قابل حفظ نیستند، چون یا باید جعل وجوب احتیاط بشود که اگر غرض ترخیصی باشد او فدا می شود و حفظ نمی شود، یا باید جعل اصالة الحل کند که اگر غرض واقعی تحریمی است او فدا می شود و حفظ نمی شود، به این می گویند تزاحم حفظی یعنی حفظ هر دو غرض ممکن نیست.

آقای صدر فرموده مورد حکم ظاهری جائی است که تزاحم حفظی است یعنی غرض لزومی مولا با غرض ترخیصی اش مشتبه شده و حفظ هر دو غرض در فرض شک ممکن نیست، لذا مولا یکی از این دو را حفظ و دیگری را در مقام تزاحم حفظی فدا می کند.

ایشان فرموده در طرفی که خارج از محل ابتلاء است عقلا بخواهیم حساب کنیم بله تزاحم حفظی هست اما عرفا تزاحم حفظی نیست، زیرا عادتا آن غرض تحریمی واقعی مولا محفوظ است و تضمین شده است حفظ آن، چون عادتا مکلف مرتکب آن نمی شود، و لذا اینجور نیست که بگوئیم امر دائر است بین حفظ غرض تحریمی و حفظ غرض ترخیصی، غرض تحریمی اگر در آن طرف خارج از محل ابتلاء باشد عاتا و عرفا مضمون الحفظ است، و لذا مورد حکم ظاهری نیست، چون مورد حکم ظاهری جائی است که تزاحم حفظی باشد، عرفا در این طرف خارج از محل ابتلاء تزاحم حفظی نیست، و لذا دلیل اصل در آن طرف خارج از محل ابتلاء موضوع ندارد عرفا، و اصل در این طرف داخل در محل ابتلاء جاری می شود بلامعارض.

اقول: این فرمایش آقای صدر ناتمام است، آقا! کل شئ لک حلال حتی تعرف انه حرام جائی که امکان ارتکاب مشکوک الحرمة هست مولا می تواند ترخیص ظاهری بدهد در ارتکاب، چه وجهی دارد که انصراف داشته باشد کل شئ لک حلال از این طرف خارج از محل ابتلاء بعد از امکان ارتکاب آن؟ یا سیدنا امکان جعل وجوب احتیاط بود یا نبود، آیا شارع می تواند بگوید یجب علیک الاحتیاط بالاجتناب عن ذلک الاناء فی المکان البعید؟ شما که گفتید می تواند و درست هم گفتید، حالا برای اینکه بگوید من جعل وجوب احتیاط نکردم و امر به احتیاط به وجوب اجتناب از آن اناء در مکان بعید نکردم قاعده حل جعل کرده که ما شرعا و ظاهرا مرخص باشیم در ارتکاب آن اناء در مکان بعید اگر خواستیم مرتکب شویم، چه وجهی دارد که انصراف داشته باشد قاعده حل از آن فرضی که عقلا مقدور است، مشکوک الحرمة است شارع می گوید کل شئ لک حلال حتی تعرف انه حرام، مخصوصا که اگر نوعا هم مقدور باشد فقط داعی نوعی به ارتکاب آن نیست اینجا دیگر خیلی سخت است برای ما قبول این مطلب، آبی است بدبو که هیچ داعی نوعی به شرب آن نیست، حالا آب را نگوئیم تا کسی بگوید اثرش جواز وضوء است، یک شربتی است که بدبو و بدمزه است و روی دست صاحبش مانده، داعی نوعی نیست به شرب آن، علم اجمالی پیدا کردیم یا شرب آن شربت حرام است یا این شربتی که هرچه می خوریم سیر نمی شویم، شما می گوئید چون داعی نوعی به شرب آن شربت بدبو وبدمزه نیست انصراف دارد کل شئ لک حلال، این حرف چه وجهی دارد، آیا شارع می توانست بگوید یجب الاحتیاط یا نمی توانست قطعا می توانست بگوید، حالا می خواهد بگوید کل شئ لک حلال که بر تو احتیاط را واجب نکردم، پس قاعده حل در این شربت بدبو و بدمزه موضوع دارد لذا معارضه می کند با قاعده حل در آن شربت دیگر که لذیذ هست، فلا یتم هذا الوجه.

وجه دوم: ما ذکره السید الصدر ایضا فی بحوث الفقه، گفته ما نسبت به ثبوت تکلیف واقعی در طرف خارج از محل ابتلاء گفتیم مصحح آن اثر استنادی است، شارع می گوید لاتشرب النجس شامل این آب بدبو و بدمزه می شود و اثرش این است که بعد از اینکه این را نمی خوریم به دو داعی نمی خوریم یکی اینکه بدمان می آید یکی هم اینکه اگر هم بدمان نمی آمد چون خدا گفته نجس است و نخور نمی خوریم، ایشان می گوید خوب در ثبوت ترخیص که دیگر بحث اثر استنادی نیست، ترخیص که دیگر اثر استنادی ندارد آن هم ترخیص ظاهری، ترخیص ظاهری فقط یک اثر دارد اثرش رفع منع از ارتکاب هست، خوب دیگر آن مصحح که در شمول خطاب تکلیف نسبت به این طرف خارج از محل ابتلاء بود که اثر استنادی بود در ترخیص ظاهری نیست، پس موضوع ندارد ترخیص ظاهری در این طرف خارج از محل ابتلاء، لذا جاری می شود اصل عملی ترخیصی در آن طرف داخل در محل ابتلاء بلامعارض.

اقول: جوابش این است که ما گفتیم تنها مصحح اثر استنادی نیست، وقتی یک فعلی مقدور بود وقتی شرب این مایع نجس بدبو و بدمزه عقلا مقدور مکلف است شارع بیاید ترخیص ظاهری بدهد در ارتکاب آن مثل اینکه منع ظاهری بکند از ارتکاب آن چه لغویتی دارد؟ شما می گوئید لغویت دارد و اثر ندارد، اثر کل شئ لک حلال این است که اگر کسی بر خلاف داعی نوعی خواست این شربت بدبو و بدمزه را بخورد مرخص العنان باشد.

فلا یتم هذا الوجه ایضا، و قاعده حل در این طرف خارج از محل ابتلاء معارضه می کند با قاعده حل در آن طرف داخل در محل ابتلاء.

وجه سوم: وجهی است که مرحوم استاد هم در دوره ای که ما بودیم مطرح می کردند بعد دیدیم در شرح عروه عدول کرده اند و قائل به منجزیت علم اجمالی شده اند در صورت ثانیه مثل آقای خوئی، آن وجه که در اصول ذکر می کردند و آقای صدر هم در بحوث فقه ذکر کرده این است که گفته اند کار به سایر اصول عملیه نداریم، اما رفع ما لایعلمون این ظاهر در رفع امر ثقیل است، اجتناب از آن مایع در مکان بعید که ثقیل نیست بر مکلف بلکه مطابق با طبع است، وقتی مطابق با طبع بود و ثقیل نبود دیگر رفع ما لایعلمون او را نمی گیرد، و رفع ما لایعلمون این طرف داخل در محل ابتلاء را می گیرد بلامعارض.[[1]](#footnote-1)

اقول: جواب این است که:

اولا: رفع ما لایعلمون رفع ثقل تشریعی می کند، اگر شما احتمال بدهید که یک فعل بسیار خفیف المؤونه واجب باشد هیچ ثقلی ندارد فعلش آیا رفع ما لایعلمون شاملش نمی شود چون فعلش فعل ثقیلی نیست؟ یکی می گوید مخلصیم شما هم در جواب بگوئید ما هم که رد تحیت بکنید اینکه ثقیل نیست و بعدش نفس نفس نمی زنید این ثقیل نیست، اما رفع ما لایعلمون می گوید وجوب این فعل ثقل تشریعی دارد فرفع، وجوب اجتناب از این مایع در مکان بعید ثقل تشریعی دارد بالاخره یک تکلیفی است ولو تکلیف ظاهری وجوب احتیاط یا تکلیف واقعی وجوب واقعی اجتناب از آن، خوب رفع ما لایعلمون ثقل تشریعی آن را بر می دارد، چه انصرافی دارد رفع ما لایعلمون از این طرف خارج از محل ابتلاء بعد از اینکه مقدور است عقلا، لذا رفع ما لایعلمون در او هم جاری است تعارض می کند با رفع ما لایعلمون در این طرف دیگر که داخل در محل ابتلاء است.

مخصوصا که اطلاق رفع ما لایعلمون می خواهد این را بگیرد مولا که در خصوص این نیامد بگوید رفع ما لایعلمون، یک مرتبه ای ولو مرتبه ضعیفه ای از ثقل تشریعی در او هست چون بالاخره تکلیف است و تکلیف یعنی ثقل تشریعی[[2]](#footnote-2).

ثانیا: شما برائت از این طرف داخل در محل ابتلاء را که جاری می کنید به عنوان خطاب مختص است، و الا در این وجه شما می گوئید قاعده حل در دو طرف جاری می شود، این وجه اخیر فقط می خواهد برائت شرعیه را خطاب مختص بکند در این طرف داخل در محل ابتلاء، خوب گاهی آن طرف خارج از محل ابتلاء هم خطاب مختص دارد برای خودش، مثل اینکه من علم اجمالی دارم یا آن آب خارج از محل ابتلاء نجس است یا این آب داخل در محل ابتلاء غصبی است، خوب آن آب خارج از محل ابتلاء خطاب مختص اصالة الطهارة دارد، با این برائت از حرمت این طرف داخل در محل ابتلاء این هم خطاب مختص این طرف می شود که هر کدام از دو طرف خطاب مختص دارند می شوند متعارض[[3]](#footnote-3)، فلا یتم هذا الوجه ایضا، دو وجه دیگر باقی می ماند که فردا عرض می کنیم، و الحمد لله رب العالمین.

1. - اشکال نشود که خوب رفع ما لایعلمون یعنی برائت جاری نمی شود اما اصول مؤمنه دیگر که جاری می شوند؟ جواب این است که این د وبزرگوار می خواهند در یک طرف علم اجمالی اصل و خطاب مختص درست کنند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مثل لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک که خود مسواک زدن که مشقت ندارد واجب کردن او مشقت دارد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ثالثا: مخصوصا که خطاب قانونی است و رفع ما لایعلمون که در خصوص این نیامده است. [↑](#footnote-ref-3)